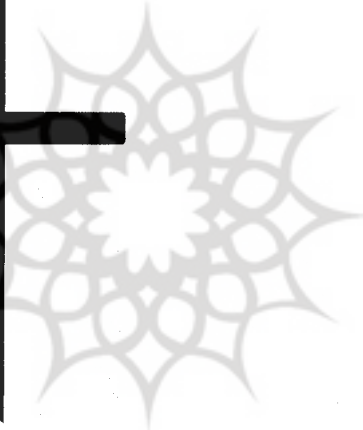


مقالات



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات  
پرتال جامع علوم انسانی

مبحث خوف در همهٔ ادیان الهی جایگاه خود را دارد، این مبحث همواره در کنار مبحث رجا از راه ادیان، وارد فرهنگ مردم جهانیان گردیده و در بسیاری از هنرها به نمود جدی رسیده است، از این گذشته خوف وارد ذهن جامعه شده و باورهای مختلفی درباره آن پدید آمده که همین باورها خود زاینده پارهای از آداب و رسوم مردم بوده است، چونان قربانی کردن و یا نذر دادن که حاصل اندیشه به رجا در اثر خوف است.

بیمناک شدن انسان از شدائدی که برای او پدید می آید، دستاویزی است که او را در راه به خود آمدن و به خدا رسیدن می تواند یاری نماید، پس بیمناک شدن، راهی است برای سرکوب سرکشی های انسان درباره هر چه که او را فریب می دهد، بیمناکی نتیجه ایمان به غیب است و یقین به عقوبت اعمال در دنیای پس از مرگ. ریشهی خوف در بین ایرانیان، در دوران کهن است و بر اساس اسنادی که به صورت پاره های مکتوب بازمانده، حکایت پرداختن به خوف، در بین نیاکان ما فراوان دیده می شود.

نمونه بارز این اسناد، ارداویرافنامه است که هنوز هم مغان زرتشتی به وقت لزوم آن را می خوانند، در پژوهش های میدانی که در آیین های زرتشتیان ایران در یزد داشتیم به این حقیقت پی بردم که خواندن ارداویرافنامه روزگاری نه چندان دور یکی از واجبات روزمره زندگی زرتشتیان در ایران پس از اسلام بوده است.

این متن که به زبان پهلوی ساسانی (پارسی میانه زرتشتی) نوشته شده و موضوع آن رفتن قدیسی به نام ویراف (گاه او را آتسه ویراف هم گفته اند) در زندگانی به دنیای پس از مرگ و دیدار او از بهشت، دوزخ و برزخ است و آنچه که او دیده، عقوبتی است که نتیجه کردار آدمیان در جهان پس از مرگ است.

بنا به گفته سرکار خانم دکتر کتابیون مزدایور، پژوهشگر نویسنده زرتشتی و استاد دانشگاه، هدف از این سفر روحانی یافتن اطمینان خاطر در دانستن درستی آداب و رسوم و آیین های مذهبی است و یقین آوردن درباره باورها و تفاسیر و شیوه برگزاری آیین ها در آن مؤکد است، آنچه مهم تر به نظر می آید، سفر ویراف به این عالم است، چراکه در فصل اول ارداویرافنامه، بیان می شود که او با صلاحدید روحانیان وقت از جایگاه آذرفرنبغ که آتش ویژه روحانیان است، این سفر را آغاز می کند، روان وی از تن برای هفت شبانه روز جدا می شود! در اثر گونه ای پزشکی پیشرفته که با ذکر خوانی و آیین دینی انجام می شده است، از پل چنیوت که برابری ویژه ای با پل صراط در اسلام دارد می گذرد و به سیر عالم دیگر پرداخته، سپس باز می گردد، پس دبیری فرزانه می آورند و شانزده نویسنده تا شرح مشاهدات ویراف را بنویسند. در این سفر دیدار او از همستگان یا برزخ به زبان امروزی و دوزخ ارغند



## مسئله خوف (بیمناکی) در هنرهای آیینی ایران

هوشنگ جاوید



یعنی جهنم خشمگین و خروشان و بیان او از این وادی‌ها تمام مراحل خوف را تشکیل می‌دهند.

اینکه در دوزخ هر کس می‌اندیشد: من تنهایم! ایس باید از گفتن من تنهایم در روی زمین خوف داشت چراکه به گونه‌ای انکار وجود خداوند است.

مرگ در قالب باد سرد بدبوی دین زشت و پلید به دیدار گناهکاران می‌آید. هر سه شبانه‌روز دوزخ معادل نه هزار سال است!

آخرین گناه مهر دروجی (پیمان شکنی) که امروزه با عنوان خیانت می‌شناسیم، است و این درونمایه را دارد که: پیمان را مشکن، نه آن را که با نیکان بستی و نه آن را که با مردم بد، زیرا که پیمان برتر از هر چیز است.

ریشه کهن تر این گونه سفرها حتی به دوران کیانی (جادویی) ایرانیان و ظهور زرتشت می‌رسد، بنا به اقرار دنیکرت (هفتم، بخش ۴، بندهای ۸۳ - ۸۶) هیچ استدلالی گشتاسب را به شوق نمی‌آورد جز آنکه او را در رویا و خلسه به جهان دیگر می‌برند و جایگاه بهشتی او را پس از پذیرفتن دین در آن جهان غیب نشان می‌دهند.

کتیبه کرتیر در سرمشهد پارس که گویند در اوایل سلطنت بهرام سوم نوشته شده نیز به چنین سفر کشف و شهودی اشاره دارد، متن منظوم ارداویرافنامه که برای اجرای گونه‌ای روایتگری آهنگین و موسیقایی نوشته شده است، برای نخستین بار توسط زرتشت بهرام‌پژدو شاعر زرتشتی سده هفتم هجری پدید آمده است و آخرین متن منظوم ارداویرافنامه توسط ادیب السلطنه سمیعی نوشته شده، متن منظوم دیگری در ایران از ارداویرافنامه نوشته شده که دستور نوشیران مرزبان کرمانی آن را نگاشته است.

خواندن این منظومه کهن در مجالس و محافل زرتشتیان ضمن آنکه رسم بوده، درباره گناهان و پادافره‌های آن‌ها نیز به شرح و تفسیری نشست‌اند، (درست به همان شیوه روایتگران بومی ایران یا نقالان) بیشتر چاپ‌های جدید ارداویرافنامه در مشهد و در سال‌های ۱۳۴۲، ۱۳۴۳ و ۱۳۷۲ صورت گرفته است.

خوف (بیمناکی) که از راه خواندن این سفرنامه به ذهن وارد می‌شود به اندازه‌ای است که هر ناآشنایی را می‌ترسند و او را به اندیشه درباره کردار، پندار و گفتارش وامی‌دارد.

درونمایه پندآموز و حکمت‌آمیز و رازورانه ارداویرافنامه، در طول تاریخ، به ویژه پس از سقوط ساسانیان و روی کار آمدن دین اسلام در ایران، بر فرهنگ و هنر ایرانی مسلمان شده تأثیرات فراوانی می‌نهد، از هنرهایی که متأثر این بیمناکی کهن می‌شوند، نقاشی (در قالب شمایل و پرده مذهبی)، پرده خوانی، داستان‌گزار، داستان‌نویسی مذهبی، اوسانه‌ها (قصه‌های کوتاه) مردمی و با به قولی شفاهی و حکایت‌های پرده‌خوانان و سخنوران را می‌توان برشمرد. چون پس از اسلام، با توجه به نگاه دین و مذاهب به مسئله خوف و اهمیت آن، در بین افراد جامعه هنرمندان، حکما و علما تلاش فراوان داشتند تا از شیوه‌های هنری تبلیغی نیاکان خود بهترین بهره را برای بیان اندیشه دین جدید داشته باشند.

در اسلام نگاه به خوف از آن جهت اهمیت می‌یابد که خوف، از جمله منازل و مقامات طریق آخرت به شمار می‌آید.

نگارنده مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه در مورد خوف و گونه‌های آن می‌نویسد:

بدان که خوف از ایمان به غیب تولد کند و بر دو گونه باشد، خوف عقوبت و خوف مکن.

اما خوف عقوبت، عوام مؤمنان را بود، و سبب آن دو چیزند، تصدیق و مطالعه جنایت و علامتش هم دو چیز است: احتراز از وقوع در جنایت

فیما بعد و تعجیل تدارک جنایت ماضی.

او درباره خوف مکر می‌نویسد: اما خوف مکر محبان صفات را بود که تعلق با صفات جمالی دارند مانند رأفت و رحمت و لطف و رضا و امثال آن و از صفات جلالی مانند عقوبت و قهر و سخط خایف و محترز باشند و در صورت لطف جلی از قهر خفی ایمن نباشد و پیوسته از سوء عاقبت و ندای قطعیت ترسند.

و در پایان مقال در مورد نتیجه‌ای که خوف بر اندیشه‌گی انسان دارد چنین می‌نگارد که:

خوف صفت محبوبان است، در حال شهود محو شود و خشیت و هیبت صفت اهل مکاشفات و مشاهدات و معانیات است تا ایشان را به صدمت عزت از مجاسرات در مسامرات محافظت کند، لاجرم لازم ذات ایشان بود. (به تصحیح جلال‌الدین همایی، ص ۳۹۲)

پس ایرانیان هنرمند پس از اسلام دست به کار شده و به روش‌های گوناگون هنری، و بهره از مسئله خوف تلاش می‌کند تا افراد جامعه را از کارهای زشت و ناروا بازدارند و در این راه از میراث دین بهی نیز وام می‌گیرند تا آنچه را که می‌خواهند بیان دارند قالبی پاک از اندیشه خودی باشد.

با نگاهی به پادافره‌هایی که ویراف مقدس از آن تعاریف چشمگیر و شگفت‌انگیز ارائه داده و مقایسه آن با نقوش شمایل‌ها و پرده‌ها و تابلوهای داستان‌ها در کتاب‌های گوناگون، درمی‌یابیم که شمایل دوزخیان و برزخیان و گناهکاران تا چه اندازه به تعاریف ویراف نزدیک است. افزودن بر این داستان‌های ایرانی که در هنرهای نقل، پرده‌خوانی و نقالی موسیقایی می‌شنویم نیز بی‌بهره از این سند کهن نیستند، انجام کار پلید از سوی افراد پلشت و بدسگال و نارواها و ناشایستی‌هایی که بر خاندان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و یا پاکان و نیکان خداجور روا داشته‌اند و پادافره‌ایزی که از سوی خداوند برای آن گناهکاران مقرر می‌شود، چونان عقوبت یزید و ابتلاش به بیماری کرم معده و یا دیوانگی برخی از اشقیاء که عقوبتی چون تنهایی و افسرده‌گی و هراس از مرگ دارند، با اندک تفاوت‌هایی به عقوبت دوزخیان در ارداویرافنامه شبیه است.

شیوه پرداختن به خوف پس از اسلام مورد توجه بسیاری از شاعران و نویسندگان چیره‌دست ایرانی قرار می‌گیرد که آخرین نشانه‌های آن در دوره قاجاریه و پهلوی اول، دستمایه کار طنزنویسانی که داستان طنز می‌نوشته‌اند نیز شده، آثاری چون رویای صادقانه که طنزی گزنده در خود دارد و نوشته پدر سعید محمدعلی جمال‌زاده است، همین طور داستان صحرای محشر نوشته خود جمال‌زاده از جمله‌ای این شواهد است که خوف و طنز را در هم آمیخته‌اند تا اندیشه درست به پاکی و حقیقت دینی را بیان نمایند.

داستان سیاحت شرق یا عالم پس از مرگ نوشته حاج آقابزرگ قوچانی خود جلوه دیگری از توارث ارداویرافنامه در روایت دیدگاه اسلامی در مورد جهان پس از مرگ و بیمناکی نسبت به عقوبت‌ها است که به تازه‌گی لوح‌های فشرده صوتی و تصویری آن هم به بازار ارائه شده و در بین جوانان طرفدار فراوان دارد.

تأثیر دیگر خوف بر داستان‌های منثور و منظوم ایرانی که گوشه چشمی هم به ارداویرافنامه دارد و به مرور زمان در تمامی مناطق و نواحی ایران رواج یافته ولی امروز شاهد افول شدید آن هستیم، حکایاتی است که روایتگران بومی و یا پرده‌خوانان و منقبت‌خوانان و نعت‌خوانان و فضائل‌خوانان و بخشی‌ها و عاشیق‌ها برای مردم می‌خواندند چون حکایت سلطان جمجمه که بیان داستانی است در مورد رویارویی حضرت عیسی (ع) با جمجمه‌ای که بر سر راهش افتاده و پایش به آن گیر می‌کند و می‌گوید که چه حکومتی را در اختیار داشته و چگونه سكرات مرگ را به چشم دیده و امروز بر سر

راه پیامبر خدا قرار گرفته است، در این داستان خوفی که از آمدن مرگ به سراغ حاکمان ظالم و عیاش بیان می‌شود، با توجه به شیوه‌های اجرایی که از روایتگران سراغ داریم در دل بینندگان و شنوندگان ایجاد می‌شده، انکارنشده است.

حکایت علق والدین داستانی است که پرده‌خوانان و مناقب‌خوانان آن را برای مردم بیان می‌کردند و درونمایه‌ای چند لایه از خوف در آن با قدرت قلمی زیبا به طور منظوم نهفته است، در این داستان سلمان پارسی روزی در گذر به گورستان چشمش به گوری می‌افتد که از آن آتش زبانه می‌کشد، به نزدیک قبر می‌آید و فریاد مرده را از درون گور می‌شنود، و چون از احوال رفتار مرده که با مادرش به وقت زنده بودن تندی می‌کرده و اینک به عذاب الهی گرفتار آمده، باخبر می‌شود دست به دامان پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) می‌زند، مادر آن جوان مرده را هم بر سر گور حاضر می‌کنند و معصومین(ع) از او می‌خواهند که فرزندش را ببخشد و حلال کند از گناه او درگذرد اما پیرزن نمی‌پذیرد، تا اینکه نوبت به شفاعت امام حسین(ع) می‌رسد، پیرزن می‌خواهد دست رد بر خواهش ایشان بگذارد که ندایی از آسمان می‌آید که: ای پیرزن اگر خواهش او را که خون خدا روی زمین است رد کنی چنان آتشی بر تو ریخته شود که خاکسترت هم به جا نماند، پس پیرزن از خواسته خود پشیمان شد و فرزند را می‌بخشد و آتش بر گور فرزندش سرد می‌شود.

در این داستان که با آب و تاب فراوان اجرا می‌شد، یادآفره آزرده والدین و یادآفره گوش نکردن به فرمایشات مردان دین و نیکان نزد خدا و یادآفره عمل نکردن به اوامر خداوندی در قالبی بیمناک‌دهنده و ایجادکننده خوف در دل و ذهن مردم به خوبی و به زبانی ساده که توأمان با ترفندهایی نمایشی می‌شده به خوبی بیان می‌شد که در نوع خود بی‌نظیر بوده است.

در اوسانه‌ها یا به عبارتی داستانه‌های ایرانی که بیشتر منظوم هم بوده‌اند و در ادبیات شفاهی ایران جایگاه والایی دارند نیز آثاری را شاهدیم که درونمایه‌های بسیاری از خوف و بیمناک شدن نسبت به عقوبت کردار و رفتار و پندار را در خود دارند، چونان اوسانه‌های مرد بدزبانی که دائم هتاک و فحش انجام می‌داد و در آخرت زبانش چون ماری می‌شود، اوسانه حاسدان و عاقبت آنان، اوسانه متظاهران به دین و ایمان و یادآفره آنان که مار و کژدم به جانشان می‌افتد، به همین سان حکایات پندآموز و حکمت‌آمیز منظوم در میان پرده‌خوانان و مناقب‌خوانان چونان:

حکایت زناکاران و عقوبت آنان، حکایت حرام‌خواران، حکایت سوءاستفاده‌کنندگان از اموال زنان بی‌سرپرست و کودکان یتیم، حکایت کسانی که از باری دادن به مسلمانی دیگر خودداری می‌کنند و... این‌گونه حکایات منظوم در مقتل‌هایی که نویسندگان عرب نوشته‌اند نیز وجود دارد که درون‌مایه‌ای از خوف را در خود دارد مانند بخش سرنوشت قاتلین امام حسین(ع) در لَهوف سید ابن طاووس، که این مقاتل، هم بر هر آیینی پرده‌خوانی و منقبت‌خوانی، تأثیر گذار شده و هم بر تعزیه‌نامه‌نویسی که ایرانیان داشته‌اند.

در میان صنوف تعزیه‌گردان در ایران بوده‌اند نسخه‌نویسانی که به مسئله خوف پرداخته‌اند و از این راه با کمک گرفتن از جلوه‌های هنری، تبلیغ بسیار شایسته نسبت به زمان خود انجام داده‌اند، مجلس تعزیه صحرای محشر و یا مجلس تعزیه سبیر کردن آدم و حوا در بهشت و مجلس تعزیه حاکم بصره از جمله مواردی است که خوف در آن‌ها به خوبی پرورش داده شده و پرداخته گردیده، به ویژه که در مجلس تعزیه صحرای محشر، جلوه‌ای از هنری شبیه دوره اکسپرسیونیسم را در خود دارد، چون در این شبیه‌خوانی سیه‌رویان سیاهپوش‌اند و سپیدرویان نیز سپیدپوش، حرکت‌ها به گونه‌ای طراحی می‌شوند که ترس به ذهن‌ها مستولی می‌گردد، این هنر ایرانی با ایمان پیش از پدید آمدن مکاتب فرنگی و رسوخ آن‌ها در فرهنگ ایران است، که به آن نگاه درستی نداشته‌ایم.

بسیاری از شبیه‌خوانی‌های از این دست، درونمایه عامه فهمی از خوف دارند که نتیجه نهایی آن، بیداری ذهن مخاطب و توبه کردن و توسل جستن به درگاه الهی است، آنچه از دیدگاه پژوهش هنر در تمام موارد یاد شده به لحاظ ساختار اجرایی مهم است، اینکه هنرورزان نمایش و موسیقی آیینی در مناطق و نواحی ایران، به شیوه‌های بسیار چشم‌نواز و شگفت و درست، اما تبیین و تدوین نشده به زبان روز، با بهره‌گیری از ایجاد تعلیق، بازی در بازی، روایت در روایت، ایجاد لحظه‌های کشمکش، رسیدن و رساندن مخاطب به فضایی موهوم و ناشناخته، چنان مخاطب را با بهره از خوفی که بر ذهنش نقش می‌بست به سوی تعیین و استحکام در باور دینی و هسته‌شناسی مذهبی پیش می‌بردند که تماشاگر فهمیم، تا سال‌ها و ماه‌ها، آنچه را که دیده بود و تجربه کرده بود در ذهن خود به یادداشت و همین در یادبود خوف، او را از بسیاری کارهای ناروا و ناشایست دور می‌ساخت، هنری که امروزه با همه پیشرفت‌های زمانه در مورد رسانه‌های گروهی، کمتر از شاهد آن هستیم و از اربابان فرهنگی و هنری، بی‌تفاوت از کنار این همه داشته‌های معنوی که میراث نیاکان ایرانیان است می‌گذرانند و یا به خود اجازه می‌دهند که آن‌ها را ممنوع هم اعلام کنند!

با این پرسش مطلب را به پایان می‌برم که آیا مسئولان فرهنگ و هنر ایران می‌دانند که خوف در موسیقی ایران چقدر تأثیر گذار بوده و چه نقشی دارد و کدام گوشه‌ها و مقام‌ها در موسیقی ایران بیان خوف می‌کند؟

## فصل ۲۵

۱ و دیدم روان مردی چند و زنی که حرف‌ستران پا و گردن و میان (= کمر) آن‌ها را می‌جویدند و یکی را از دیگری جدا می‌کردند. ۲ و پرسیدم: «این تن‌ها چه گناه کردند که روان آن‌ها چنین پادافره‌ای را تحمل می‌کند؟» ۳ سروش اهل و آذر ایزد گفتند: «این روان آن دروندان است که در گیتی با یک لنگه کفش و بدون کستی راه رفتند ۲ و سرپا ادارا کردند و دیوپرستی‌های دیگر انجام دادند.»

## فصل ۲۶

۱ دیدم روان زنی که زبانش را به سوی گردن می‌کشیدند و در هوا آمیخته بود. ۲ پرسیدم: «این روان کیست؟» ۳ سروش اهل و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زن دروند است که در گیتی شوی و سالار خویش را خوار داشت و نفرین کرد و دشنام داد و برای توجیه کار خویش پاسخ داد.» ۳

## فصل ۲۷

۱ و دیدم روان مردی که با قفیز ۴ و دلو خاک و خاکستر اندازه می‌گرفتند و به خورد او می‌دادند. ۲ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره‌ای تحمل می‌کند؟» ۳ سروش اهل و آذر ایزد گفتند: «این روان آن مرد دروند است که در گیتی قفیز و دلو و سنگ و اندازه راست نداشت، آب به می‌آمیخت و خاک به غلات کرد و به بهای گران به مردمان فروخت و از نیکان چیز دزدید و غارت کرد.»

## پی‌نوشت:

1. Hamestagan

۲. یعنی بدون اینکه کمربند دینی ( کستی ) را که باید همیشه با خود داشته باشند، ببینند

۳. این کلمه را که زینو Jād pāsoxih گرفته است، وهم dad pāsoxih می‌خواند و به معنی سبیز می‌گیرد، احتمالاً مفهوم دقیق آن مشاخره لفظی است. م

۴. بیمانه و واحد اندازه‌گیری برای غلات که یک دهم جریب (واحد اندازه‌گیری) است. Dālag جام (نک به فارسی جدید دول). قطعاً واحدی برای اندازه‌گیری مایعات است.